



صلیبیون سحر و تنال

نیمه دوم قرن دهم را دوره تاریک عالم مسیحیت خوانده‌اند . روحانیان برای اصلاح اخلاق مردم بسیار کوشیدند و از جمله شایع کردند که سال هزارم میلاد مسیح پایان جهان خواهد بود. مردم تاحدی متنبه شده بسوی مذهب گرائیدند و شهبسواران پیدا شدند که اصول مذهب و اخلاق را مراعات میکردند و بر شماره زائران اورشلیم افزوده شد .

در این زمان اورشلیم و شمال افریقا و آسیای صغیر در دست مسلمانان بود و امیراطوران شرق اروپا خراجگزار خلفای اسلام بودند . یکی از امیراطوران از پرداخت خراج سرباز زد و بهارون الرشید نوشت « از نیسفورس پادشاه یونان بهارون الرشید پادشاه اعراب: من لکنه متوفی فروتن بود و بادای خراج بشما تن درداد در صورتی که می بایست دو برابر آن مبلغ را از شما بگیرد. حال مردی باشما روبرو است . بنا بر این خراجی را که بشما پرداخته است پس بفرستید ورنه شمشیر میان من و شما حکم خواهد بود » خلیفه جواب داد « بسم الله الرحمن الرحیم . از هارون الرشید امیر المؤمنین به نیسفورس سک رومی: نامه ترا خواندم . ای فرزند مادر کافر جواب مرا نخواهی شنید بلکه مشاهده خواهی کرد » پس به قسطنطنیه لشکر کشید و نیسفورس متعهد شد که خراج را سالی دوبار ادا کند .

بسال ۱۰۸۹ رهبانی فرانسوی بنام پطر بزبارت سرزمین مقدس رفت و شبی مسیح را در خواب دید که با او امرداد مصائب امت را اعلام نما و مؤمنان را بگوسرزمین مقدس را از وجود کافران پاک کنند . پطر بروم رفت و پاپ او را بوعظ و بر انگیزختن مردم بجهاد مامور کرد و خود در نوامبر ۱۹۰۵ در کلرمان از شهرهای فرانسه در مقابل اجتماعی عظیم

آیه شریفه لا تطلبوا صدقاتکم بالمن والاذا یکدنیا معنی دارد .
منتهای کرم
اینس وقتی میخواست درجه سخا و جوانمردی سیدالشهدا را برساند
همین معنا را بجه خوبی در یک شعر ادا میکنند .

مید هد آنچنان هر آنچه که هست که تو گوئی نداده اند ز دست
تنک غروب است. گردوغباری عظیم سرا سر صجرا را فرا گرفته
پایان راه
خیمه ها بتاراج رفته بهترین جانباز تاریخ بشر نواده پیغمبر که
جانشین بر حق اوست آنچه داشته در راه حق و حقیقت بارضای خاطر از کف داده و اینک با
تن صد چاک بر خاک افتاده است تا بنیان اسلام استوار گردد و اصل زیر بار زور نرفت
پایه گذاری شود . هنوز رمقی باقی است خواهرش سرا سیمه بیالین او می شتابد لبهای شاه
شهدا گلبرگ آسا می لرزد و این کلمات چون در شا هوار بگوش میرسد .
از من میرس قصه کوتاه سرگذشت شکر خدا بخیر و خوشی این سفر گذشت

جهاد با مسلمانان را اعلان کرد. هزاران تن مرد و زن و حتی کودک بطرف مشرق رفتند و بسیاری بدست تازه مسیحیان مجار بخاک هلاک افتادند و بسیاری از گرسنگی و بیماری تلف شدند. در نخستین جنگ صلیبی اورشلیم بدست روبرت و بالدوین و گدفری و ریوند فتح شد و در جنگ دوم بسال ۱۱۶۶ سلطان صلاح الدین ایوبی هزاران مرد جنگی عیسوی را بخاک هلاک انداخت و اورشلیم را گرفت. پاپ نجات سرزمین مقدس را از پادشاهان و بزرگان کشورهای اروپای غربی خواستار شد و چندین سپاه بفرماندهی پادشاه انگلستان ریشارد شیر دل باورشلیم رفتند. ریشارد با وجود رشادت بسیار نتوانست اورشلیم را پس بگیرد و بسال ۱۱۹۴ بانگلستان بازگشت. سپس هنری امپراتور آلمان تهیه چهارمین جنگ صلیبی را دیده گروهی را بجنگ سیف الدین برادر و جانشین صلاح الدین فرستاد و مجاهدان آلمانی در نوامبر ۱۱۹۷ شکست خوردند. سپس یکی از کشیشان فرانسه بنام فولک بامر پاپ عیسویان را بجهاد خواند و گروهی از مجاهدان و جنگ جویان ایتالیایی بفرماندهی داندولو در ونیز بکشتی نشستند و در اکتبر ۱۲۰۲ روانه مشرق شدند معدودی از ایشان بقلسطن رفته بقتل رسیدند دیگران در قسطنطنیه با امپراتور الکسوس جنگیدند و آنجا را تصرف کردند از آن پس پاپ « بی گناه » بسیار کوشید تا برای ششمین بار عیسویان را بجنگ مسلمانان و نجات سرزمین مقدس آماده سازد اما حرارت مسیحیان برای جهاد فرو نشسته بود و پادشاهان بزرگ اروپا با یکدیگر نزاع داشتند و بفکر سرزمین دور دست خاور نمیافتادند. پادشاه انگلستان « جون » هم با رعایای خود وهم با شخص پاپ کشمکش داشت. پادشاه فرانسه بمتحد ساختن ملت و نیرومندی کشور خود مشغول بود اتو و فردریک دوم بر سر خاک آلمان می جنگیدند.

در این هنگام فریاد استغاثه و استمداد از مشرق بلند شد و بگوش عیسویان اروپا رسید. آب نیل کم شد و قحطی عظیم و بیماری هولناک دامنگیر مردم مصر و فلسطین گردید. هزاران تن تلف شدند. سپس زلزله ای سخت رویداد و شهرهای مزبور را ویران ساخت. مسیحیان گفتند این غضب خداوند و کیفر گناهان گذشته و غفلت کنونی ما از نجات سرزمین مقدس است. ناگهان جنبشی شگفت در میان کودکان کشورهای اروپا پدیدار شد. سرتاسر فرانسه و آلمان دسته هائی از کودکان تشکیل شد و چند کودک بآماده ساختن ایشان برای جهاد پرداختند و هر يك صلیبی حمایل داشت و جداً مہیای رفتن بسرزمین مقدس بود ابتدا بینندگان آنانرا تمسخر و سرزنش کردند ولی شوق و حرارت آنان بحدی رسید که کسی را یارای ملامت آنان نبود. مادران بادل پردرد فرزندان خود در حال حرکت مشاهده میکردند و مانع نمیشدند و دست دراز نمیکردند تا آنها را بگیرند. این کودکان در کوچه ها و شهرها و قصبات حرکت میکردند و گروه گروه کودک غنی و فقیر دیگر با ایشان می پیوستند.

هفت هزار کودک از آلمان بسوی بسدر ژنوا شتافتند تا در آنجا بکشتی نشستند بسرزمین مقدس بروند. سر دسته ایشان کودک کی بنام نیکو لاس بود که با نیروئی شگرف بر ایشان مسلط و مورد پرستش بود. قبل از رسیدن بزژنوا می بایست از کوههای الب بگذرند



و در دره‌های الب هزاران تن از ایشان از شدت سرما و گرسنگی جان سپردند. بقیه با حال زار و لباس کنیف و پاره و شکم گرسنه بیندر ژنوا واقع در ایتالیا رسیدند و چنین انتظار داشتند که در آنجا وسایل حرکت فراهم خواهد شد. اما مردم ژنوا روی خوشی بآن صلیبیان نداشتند و در سال ۱۲۰۱ میلادی در آنجا یک مجلس سنای آن شهر حکم داد که باید بیدرنک آنجا را ترک گویند. چند تن از آنان را که دارای صباحت منظر بودند ثروت‌مندان شهر بفرزندی قبول کردند. چند تن هم بزرگت بسیار خود را بروم رسانده سر نوشت خود را بیاب عرضه داشتند. بقیه بادل افسرده و تن‌خسته بسوی وطن خود باز گشتند و معدودی بخانه

های خود رسیدند. شوق و حرارت ایشان فرو نشسته بود و حال مورد مسخره و مضحکه بودند. غمناکتر از همه اینکه چون از ایشان سؤال میشد برای چه از خانه‌های خود در آمدید باحال فکار میگفتند نمیدانیم.

گروهی دیگر از پسران و دختران آلمانی خود را بیندر بریندسی رساندند و موفق شدند بکشتی نشسته بسوی خاور بروند. از آن پس اطلاعی از آنان بدست نیامد و تاکنون کسی نمیداند بسرائین گروه چه آمد.

بزرگترین گروه صلیبیان خرد سال از «وندوم» واقع در فرانسه حرکت کردند. سرکرده آنان پسری جوان بود که نیم تنه‌ای از پوست گوسفند بتن و بیرقی بدست داشت

که روی آن شکل بره ای کشیده شده بود. نیروئی سحر انگیز داشت و بصدای گرم و رسای خود همبازیان را بزیر بیرق میخواند. هزاران کودک دور او جمع شده صلیب از دست او میگرفتند. کلانسالان و حتی پدران و مادران سر سخت نیز نتوانستند با ترغیب و تشویق او مخالفت کنند. کودکان با نهایت فداکاری و اشتیاق بعزم مارسای براه افتادند در حالیکه سرود های مذهبی میخواندند و پی در پی فریاد میکشیدند « ای مسیح ای وجود برر گووار صلیب خود را باز ما عطا بفر ما ». همینکه از دهکده ها میگذشتند ریش سفیدان بآنان میگفتند از آنچه در پیش دارید خیر ندرید. بگوئید ببینم چه میخواهید بکنید. کودکان بی ترس و واهمه یکر بان جواب میدادند بسرزمین مقدس میرویم. جمعی در راه تلف شدند و بقیه با دل قوی بمارسای رسیدند چه ایمان داشتند که دریا شکافته و راهی برای عبور آنان بآنطرف مدیترانه باز خواهد شد. چون با شتاب خود پی بردند پاره ای عزم بازگشت بوطن کردند. بیشتر منتظر شدند تا بوسیله ای کشتی برای رساندن ایشان بسر زمین مقدس فراهم شود. پس از اندک مدت دو تاجر بنام فرنزو و بکو که میدانستند چگونه میتوان از طریق فروش کودکان اروپائی بشرقیان مسلمان پول پیدا کرد نزد آن کودکان آرزو مند رفته با سخنان ملایم پیش نهاد کردند که هفت کشتی در اختیار ایشان بگذارند تا با آنها بمقصد بروند. کودکان با شادمانی پذیرفتند و بکشتی ها سوار شدند. در حالی که سر نشینان سرود میخواندند و فریاد شادی برمی آوردند و تماشاچیان بیشمار از کناره هورامی کشیدند کشتی ها از ساحل دور شد. از این سر نشینان يك تن هم نه بسرزمین مقدس رسید و نه بارو با برگشت تا سر نوشت یاران را باز گوید.

پس از دو روز راه طوفانی سخت در دریا برخاست و دو کشتی شکست و سر نشینان آنها غرق شدند. پنج کشتی دیگر از خطر جسته با سکنندریه و بنادر دیگر رسید و سر نشینان آنها پیاده شدند و مانند بردگان بدست شرقیان افتادند. گویند دوازده تن حاضر نشدند از مذهب خود دست بردارند و مرگ را ترجیح دادند و تاج شهادت نصیب ایشان شد. چند تن پس از مدتی بشهر مسیحی مطالعه رسیدند و داستان غم انگیز خود را بیان کردند و همکیشان آنان خشمگین شدند. بقیه مادام العمر غلام مسلمانان گردیدند.

داستان این کودکان بسیار غم انگیز است اما میتوان آنرا آغاز بیداری فداکاری دانست که چندی بود از اروپا رخت بر بسته بود. وقتی که پاپ پیام این جنبش را شنید بایستی گفته باشد « ما باید از این کودکان عبرت بگیریم. ما خواییم و آنان بنجات سرزمین مقدس می شتابند » از آن پس تدارک ششمین جنگ صلیبی با جدیت آغاز شد. از کتاب « جنگهای صلیبی » تألیف ویلموت بکستن

